

نظم بین‌المللی آینده: گمانه‌های مطرح

محسن شریعتی نیا*

چکیده

ساخت قدرت در نظام بین‌الملل در حال تغییر است. کاهش قدرت برخی بازیگران توأم با افزایش قابلیت‌های برخی دیگر، نظام بین‌الملل را وارد دوران انتقال قدرت کرده است. متأثر از این روند، گمانه‌های مختلفی درباره آینده نظم بین‌المللی مطرح شده است. برخی استدلال می‌کنند که پس از چند سده، سرانجام مرکز ثقل قدرت از آتلانتیک به آسیا منتقل خواهد شد. برخی دیگر معتقدند که ایالات متحده هنوز فاصله‌ای پرناشدنی با قدرت‌های در حال ظهور دارد و همچنان تا آینده‌ای قابل پیش‌بینی به عنوان تنها ابرقدرت باقی خواهد ماند. مقاله حاضر معطوف به بررسی روند انتقال قدرت در نظام بین‌الملل و گمانه‌های مطرح درباره آینده آن است.

واژگان کلیدی:

نظم بین‌المللی، تغییر، قدرت‌های بزرگ، قدرت‌های در حال ظهور

Email: shariatinia@csr.ir

* دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل و پژوهشگر مرکز تحقیقات استراتژیک

تاریخ پذیرش: ۸۸/۰۵/۱۷

تاریخ ارسال: ۸۸/۰۱/۲۴

مقدمه

با دقت در روندها و فرایندهای بین‌المللی سالیان اخیر، می‌توان تحولات مهمی را در قدرت بازیگران-به معنای قابلیت‌های مادی- صحنه سیاست بین‌الملل مشاهده کرد. تبیین این تحولات و طرح گمانه‌های مطرح پیرامون آینده نظم بین‌المللی، کانون بحث این مقاله است.

در این چارچوب، مقاله حاضر به سه بخش تقسیم می‌شود. در بخش اول به طور مختصر منطق بحث تبیین می‌شود. در بخش دوم تغییرات در قدرت بازیگران مورد تحلیل قرار می‌گیرد و نهایتاً در بخش سوم، گمانه‌هایی پیرامون آینده نظم بین‌المللی ارائه خواهد شد.

۱- قدرت و نظم بین‌المللی

در نظم آنارشیک بین‌المللی، بازیگر یا بازیگرانی که از بیشترین قابلیت‌ها و توانایی‌ها برخوردارند، تأثیرات تعیین‌کننده‌ای بر روندها و فرایندهای این عرصه و بالتبع بر رفتارهای استراتژیک سایر بازیگران می‌گذارند. این بازیگران که در متون سیاست بین‌الملل تحت عنوان قدرت‌های بزرگ نام گرفته‌اند، در واقع نظم بین‌المللی را شکل می‌دهند. نظم بین‌المللی در ساده‌ترین

تعریف آن عبارت است از نظام سیاسی‌ای که انعکاس منافع دولت یا دولت‌های مسلط است؛ دولت‌هایی که از بیشترین میزان قدرت در قیاس با سایرین برخوردارند. تغییر در این نظم هنگامی رخ می‌دهد که قدرت‌های بزرگ در حال ظهور یا رو به افول باشند و مبارزه‌ای بر سر قواعد و نهادهای بین‌المللی درگیرد. تغییر در نظم بین‌المللی، در متون سیاست بین‌الملل، تحت عنوان «انتقال قدرت»، نظریه‌پردازی شده است. آنچه از مباحث نظری این عنوان می‌توان دریافت این است که قدرت‌های در حال ظهور باید به لحاظ برابری در قدرت، به حد قدرت‌های حافظ نظم و وضع موجود ارتقاء یابند، تا شرایط لازم برای تغییر در نظم بین‌المللی فراهم شود.

برخورداری از اقتصاد بزرگ و پیشرفته در مقیاس جهانی را می‌توان شرط لازم برای تبدیل شدن یک کشور به قدرت بزرگ دانست. این شاخصه در اغلب نظریاتی که معطوف به بحث قدرت‌های بزرگ است، به عنوان ویژگی پر اهمیت در نظر گرفته شده است. برخورداری از اقتصاد بزرگ و پیشرفته از آن‌رو ویژگی اساسی است که موجبات تولید و انباشت ثروت در مقیاسی گسترده را در یک کشور پدید می‌آورد، ثروتی که در

انباشته‌اند و بر روندهای کلان بین‌المللی تأثیرات مهمی بر جای گذاشته‌اند. در واقع قابلیت‌های بازیگران تغییرات آشکاری به خود دیده است.

۲- تغییرات در قدرت بازیگران

مراد از تغییرات در قدرت، تحول در قابلیت‌های مادی دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی صحنه سیاست بین‌الملل است. از میان این دولت‌ها، طبیعتاً تحول در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ به عنوان بازیگران کلیدی نظام بین‌الملل اهمیت اساسی دارد.

اساساً از نگاهی واقع‌گرایانه تغییرات در قدرت در اثر تحول در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ به عنوان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل رخ می‌دهد. زیرا تنها چنین تحولی است که می‌تواند توزیع قدرت در نظام و قطبیت آن را دگرگون سازد و همه بازیگران اعم از کوچک و بزرگ را به شدت تحت تأثیر قرار دهد.

تحول در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ به دو گونه می‌تواند رخ دهد: کاهش قابلیت‌ها یا افول قدرت‌های بزرگ یا ابرقدرت‌های موجود و یا کسب قابلیت‌های لازم قدرت بزرگ توسط برخی دولت‌ها (دولت‌هایی که از استعداد لازم برخوردارند) و پیوستن آنان به جرگه قدرت‌های بزرگ.

دقت در تاریخ سیاست بین‌الملل نشان می‌دهد که تغییر در قابلیت‌های قدرت‌های

مواقع لازم قابل ترجمه به سایر قدرت و نهایتاً ارتقای موقعیت آن در صحنه بین‌المللی است. تاریخ سیاست بین‌الملل به روشنی حاکی از آن است که همواره میان قدرت بزرگ بودن و به ویژه هژمونی یک کشور در نظام بین‌الملل و تسلط آن بر بخش‌های پیشرو اقتصاد جهانی، هماهنگی مستحکمی وجود داشته است. (اشلی تلیس و دیگران، ۱۳۸۳) این هماهنگی را می‌توان به صورت شماتیک در قالب شکل زیر نشان داد:



از طرفی، دقت در سیر تحول سیاست بین‌الملل در چند سده اخیر نیز حاکی از آن است که قدرت‌های هژمون در هر دوره‌ای، بر بخش‌های پیشرو اقتصاد آن روزگار تسلط داشته‌اند. ایالات متحده گویاترین و آخرین این نمونه‌هاست. قدرت عظیم این کشور در اصل بر اقتصادی پیشرفته استوار شده است. اما در سال‌های اخیر با وقوع تحولات در قدرت بازیگران به ویژه در وجه اقتصادی آن شاید بتوان گفت نظم بین‌المللی بار دیگر در حال دگرگونی است. در این سال‌ها برخی کشورها به سرعت توسعه اقتصادی خود را پیش برده‌اند، حجم عظیمی از ثروت را

بزرگ و تعداد آنان و بالتبع دگرگونی قطبیت نظام بین‌الملل با بازتعریف الگوهای تعامل دولت‌ها، آنان را اساساً وارد فضای نوینی کرده است. افول شوروی آخرین نمونه چنین تحولی است؛ افولی که باعث شد دستور کار سیاست خارجی و امنیتی اغلب کشورها بازتعریف گردد و حتی در برخی از آنان تحولات داخلی وسیعی صورت گیرد. در حالی که افول و فروپاشی یوگسلاوی به عنوان بازیگری متوسط، تنها تأثیرات محدود و منطقه‌ای بر جای گذارد.

در وضعیت فعلی، در حوزه بحث تحول در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ به عنوان مهم‌ترین تغییر عینی در قدرت، نشانه‌هایی از هر دو روند، یعنی کاهش قابلیت‌های برخی قدرت‌ها و افزایش قابلیت یا قدرت‌یابی برخی دیگر وجود دارد. در ادامه هر یک از این روندها و تبعات احتمالی آنها را بررسی می‌کنیم.

۲-۱- کاهش قدرت غرب به ویژه آمریکا

یکی از بحث‌های جدی که اکنون در محافل فکری و نظریه‌پردازی جریان دارد، تغییر مرکز ثقل قدرت و ثروت از آتلانتیک به پاسیفیک است. بسیاری از متفکرین سیاست بین‌الملل معتقدند که کاهش قدرت و به تبع

آن تسلط غرب و به ویژه ایالات متحده آغاز شده است. آنان برای تأیید مدعای خود به کاهش قابلیت‌ها و توانایی‌های ایالات متحده در مؤلفه‌های مختلف قدرت و به ویژه توان و جایگاه اقتصادی آن در جهان اشاره می‌کنند. گزارش شورای اطلاعات ملی امریکا یکی از آخرین این نمونه‌هاست.

(National Intelligence Council, 2008)

در واقع در حوزه اقتصاد به عنوان پایه قدرت یک کشور و مهم‌ترین مؤلفه آن، موقعیت ایالات متحده در اقتصاد جهانی در سالیان اخیر آشکارا رو به کاهش بوده است. جدول زیر کاهش سهم ایالات متحده در تولید جهانی را نشان می‌دهد.

نمودار شماره (۲) - درصد سهم قدرت‌ها

از تولید جهانی ۱۹۹۰-۲۰۱۳

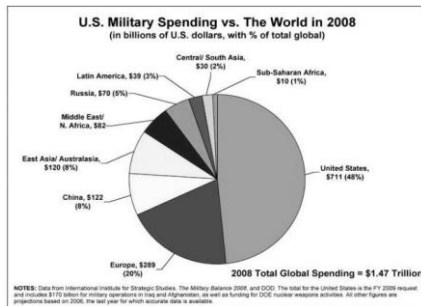
کشور/سال	۱۹۹۰	۲۰۰۰	۲۰۰۶	۲۰۰۸	۲۰۱۳	تغییرات
ایالات متحده	۲۶	۳۱	۲۸	۲۳	۲۱	-۳۲٪
چین	۲	۴	۶	۷	۹	+۱۴۴٪
ژاپن	۱۴	۱۵	۹	۸	۷	-۵۵٪
آلمان	۷	۶	۶	۶	۵	-۱۱٪
انگلیس	۵	۵	۵	۵	۴	-۹٪
فرانسه	۶	۴	۵	۵	۴	-۶٪
روسیه	۲	۱	۲	۳	۵	+۴۵۵٪

منبع: www.IMF.org

شاخصه دیگری که در اندازه‌گیری قابلیت اقتصادی یک کشور تعیین کننده است، میزان تولید ناخالص داخلی و به ویژه رشد سالانه آن است. در این شاخص نیز آمریکا در قیاس با سایرین، به ویژه چین که

امریکا در سال ۲۰۰۸ تقریباً برابر با بقیه جهان بوده است.

نمودار شماره (۴) - بودجه نظامی امریکا در قیاس با سایر کشورها در سال ۲۰۰۸



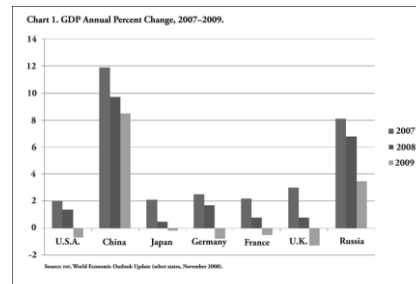
منبع: www.afterdowningstreet.org

اما با وجود کاهش سهم امریکا در تولید ناخالص جهانی، بسیاری از برآوردها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۲۵ هنوز حجم تولید ناخالص داخلی امریکا ۲ برابر چین خواهد بود. امریکا برخلاف بریتانیا که تنها بر دریاها مسلط بود، نیروی نظامی اش در زمین، هوا و دریا مسلط است و بودجه نظامی آن، حدود ۵۰ درصد کل بودجه نظامی جهان را تشکیل می دهد. امریکا بیش از کل بقیه جهان، هزینه تحقیق و توسعه در امور نظامی می کند. ایالات متحده اکنون ۴/۱ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف بودجه نظامی می کند.

در حوزه تکنولوژی های پیشرفته، نانو تکنولوژی برترین فناوری در ۵۰ سال

رقیب اصلی آن به شمار می آید، از نرخ رشد تولید ناخالص داخلی اندکی در سالیان اخیر برخوردار بوده است. جدول زیر میزان رشد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده در قیاس با سایر قدرت های بزرگ را در سال های ۲۰۰۷، ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ نشان می دهد.

نمودار شماره (۳) - میزان رشد تولید ناخالص داخلی قدرت های بزرگ ۲۰۰۷-۲۰۰۹



در حوزه صنعت به عنوان یکی از مهم ترین مزیت های قدرت کشورها نیز ایالات متحده جایگاه بلامنازع خود را تا حدی از دست داده است. از آنجا که در عصر اطلاعات، تکنولوژی و دانش به سرعت پخش و تکثیر می شوند، برتری ایالات متحده در این عرصه ها در طی چند سال به چالش کشیده شده است. اما در سایر مؤلفه های قدرت چون علم و تکنولوژی و به ویژه قدرت نظامی ایالات متحده هنوز از برتری محسوسی برخوردار است. همان گونه که نمودار زیر نشان می دهد، بودجه نظامی

آینده خواهد بود و ایالات متحده بر آن مسلط است. توانایی آمریکا در این حوزه بیش از مجموع توانایی بقیه جهان است. در حوزه بیوتکنولوژی نیز آمریکا مسلط است. درآمد آمریکا از این علم در سال ۲۰۰۵، بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار بود که پنج برابر درآمد اروپا و ۷۶ درصد از کل درآمد جهان از این حوزه بوده است.

در حوزه آموزش عالی نیز آمریکا از برتری محسوسی نسبت به سایرین برخوردار است. این کشور حدود ۲/۳ از تولید ناخالص داخلی خود را صرف آموزش عالی می‌کند. در حالی که این رقم در اروپا، ۱/۲ درصد و در ژاپن، ۱/۱ درصد از تولید ناخالص داخلی است. ایالات متحده با داشتن تنها پنج درصد از جمعیت جهان، هشت دانشگاه از ده دانشگاه برتر جهان را در خود جای داده است و نیمی از ۵۰ دانشگاه معتبر جهان در این کشور قرار دارد.

برتری دیگر آمریکا بر اروپا و آسیا (غیر از هند)، در تغییرات جمعیتی است. جمعیت اروپا، چین و ژاپن در دهه‌های آینده به سرعت پیر خواهند شد، در حالی که جمعیت آمریکا چنین روندی را طی نخواهد کرد. میانگین سنی جمعیت چین از ۳۳ سال در سال ۲۰۰۵، به ۴۵ سال در سال ۲۰۵۰

خواهد رسید. مزیت آمریکا در این عرصه به دلیل بافت مهاجرتی و مهاجرپذیری جامعه این کشور است. بیش از ۵۰ درصد از تحقیقات علمی صورت گرفته در آمریکا، توسط دانشجویان خارجی ساکن آن کشور و نیز مهاجران صورت می‌گیرد. در سال ۲۰۰۶، دانشجویان خارجی، ۴۰ درصد از دارندگان مدارک دکترای علوم مهندسی و ۶۵ درصد از دکترای کامپیوتر را تشکیل می‌دادند. تا سال ۲۰۱۰، سالانه بیش از ۵۰ درصد از مدارک دکترای در همه حوزه‌ها، به دانشجویان خارجی در این کشور تعلق خواهد گرفت.

(Zakaria, 2008, a)

۲-۲- قدرت یابی سایر بازیگران

روند دیگری که به موازات کاهش قابلیت‌های ایالات متحده در حوزه اقتصادی شکل گرفته و بعد از بحران مالی اخیر بر سرعت آن افزوده شده، قدرت‌یابی سایر بازیگران است. عمده این بازیگران در قاره آسیا قرار دارند. از این روست که این مباحث عمدتاً تحت عنوان "خیزش آسیا" ارائه می‌شوند. البته در سال‌های اخیر، خارج از جغرافیای آسیا نیز بازیگرانی مانند برزیل به سرعت رو به توسعه و پیشرفت بوده و گام‌های مهمی در مسیر قدرت‌یابی برداشته‌اند، اما از آنجا که بیشتر بازیگران رو

در این قاره تولید می‌شد. اما در سده‌های اخیر، به دلایلی که از حوصله این بحث خارج است، آسیا رو به زوال رفت و مرکز ثقل قدرت و ثروت به آتلانتیک منتقل شد. در دهه‌های اخیر با تعمیق و بسط توسعه اقتصادی در این قاره، آسیا بار دیگر به سوی کسب جایگاه سابق خود در حرکت است. نمودار زیر سهم آسیا در تولید ناخالص جهانی را در مقایسه با سایر کانون‌های ثروت و قدرت در ادوار مختلف نشان می‌دهد.

نمودار شماره (۳) - درصد سهم از تولید

ناخالص داخلی جهان

۲۰۱۵	۱۹۹۸	۱۹۷۳	۱۹۵۰	۱۹۱۳	۱۸۷۰	۱۸۲۰	
۴۳	۳۷	۲۴	۱۹	۲۵	۳۸	۵۹	آسیا
۱۹	۲۳	۲۹	۳۰	۳۸	۳۸	۲۷	اروپا
۱۷	۲۵	۲۵	۳۱	۲۲	۱۰	۲	امریکای شمالی
۳	۳	۹	۱۰	۹	۸	۵	روسیه

منبع: Strategic Asia 2001-02

طبق این نمودار، آسیا در چند سال آینده حدود نیمی از تولید ناخالص داخلی جهان را ایجاد خواهد کرد. در حوزه علم و تکنولوژی به عنوان پایه اصلی قدرت نیز در سال‌های اخیر آسیا رشد سریعی به خود دیده است. به عنوان مثال، بین سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۵، سهم تحقیق و توسعه در تولید ناخالص داخلی چین به بیش از دو برابر افزایش یافته است. کره جنوبی در همین مقطع سرمایه‌گذاری خود در این

به پیشرفت در آسیا قرار گرفته‌اند، تحولات این منطقه نقش تعیین‌کننده‌ای در آینده قدرت ایفا می‌کند.

توسعه اقتصادی معجزه‌آسای آسیا مرهون شکل‌گیری و تداوم اقتدار دولت‌های توسعه‌گرا در این منطقه در دوران پس از جنگ دوم جهانی است. ظهور دولت‌های توسعه‌گرا در دهه ۱۹۶۰ به سرعت چهره آسیای شرقی را دگرگون کرد. این دولت‌ها در ابتدا در کشورهای کوچک منطقه شکل گرفتند و تأثیرات گسترده خود را بر روند پیشرفت این کشورها و انباشت گسترده ثروت و قدرت در آنها برجای گذاشتند. در دهه‌های بعد، این دولت‌ها در کشورهای بزرگ آسیایی شکل گرفتند و فرایند دگرگونی آسیا را وارد مرحله جدیدی کردند؛ مرحله‌ای که از آن به خیزش آسیا و تغییر مرکز ثقل قدرت از آتلانتیک به پاسیفیک نام می‌برند. اما شاید درست‌تر این باشد که از این روند به «احیای آسیا» نام ببریم.

۳- احیای آسیا: چیندیا و آینده قدرت

آسیا در دوران‌های مختلف تاریخی عمده‌ترین مرکز قدرت و ثروت در جهان بوده است. حتی در ابتدای قرن نوزدهم نیز بیشترین میزان تولید ناخالص داخلی جهان

بخش را از ۹/۸ میلیارد دلار به ۱۹/۴ میلیارد دلار افزایش داده است.

در پیامد سرمایه‌گذاری وسیع کشورهای آسیایی در حوزه علم و تکنولوژی، سهم کشورهای در حال توسعه این منطقه از صادرات جهانی تکنولوژی‌های پیشرفته از ۷ درصد در سال ۱۹۸۰ به ۲۵ درصد در سال ۲۰۰۱ افزایش یافت. در حالی که در همین مقطع، سهم ایالات متحده در صادرات تکنولوژی‌های پیشرفته از ۳۱ درصد به ۱۸ درصد تنزل کرده است.

افزون بر این، سهم آسیا در تولید مقالات عملی در جهان از ۱۶ درصد در سال ۱۹۹۰، به ۲۵ درصد در سال ۲۰۰۴ افزایش یافته است. بر مبنای پیش‌بینی‌ها، تا سال ۲۰۱۰، حدود نود درصد از افراد دارای مدرک دکترای تخصصی در رشته‌های علوم و مهندسی در آسیا سکونت خواهند داشت. در همین راستا، چین تصمیم دارد تا سال ۲۰۱۰، سرمایه‌گذاری خود در بخش تحقیق و توسعه را به ۲۹/۴ میلیارد دلار افزایش دهد. (mahbubani, 2008)

رشد سریع آسیا در مؤلفه‌های مختلف قدرت، انتقال مرکز ثقل قدرت در سیاست بین‌الملل به این قاره را به امری محتمل تبدیل کرده است. در میان کشورهای این

قاره، چین و هند بسیار بیش از سایرین از قابلیت تبدیل شدن به قدرت بزرگ و ابرقدرت برخوردار هستند. در حال حاضر قابلیت‌های عظیم این دو کشور در مؤلفه‌های سنتی قدرت همچون سرزمین، جمعیت، موقعیت ژئوپلیتیک و منابع، با قابلیت‌های «دولت توسعه‌گرا» همراه و به توسعه سریع این کشورها منجر شده است.

اگر روند توسعه این دو کشور در سال‌های آتی تداوم یابد، آنان خواهند توانست اساساً استانداردهای قدرت بزرگ را متحول کنند و نظم بین‌المللی را به سوی مسیرهای کاملاً جدیدی سوق دهند. در ادامه، به طور خلاصه روند توسعه اقتصادی در این دو کشور را بررسی می‌کنیم:

۳-۱- چین

همان گونه که در ابتدای بحث مطرح شد، اقتصاد پیشرفته در مقیاس جهانی یکی از ویژگی‌های اصلی یک قدرت بزرگ به شمار می‌آید. در این حوزه در وضعیت کنونی هنوز اقتصاد چین با اقتصادی کاملاً پیشرفته فاصله دارد، اما به سرعت در حال طی کردن این مسیر است. در واقع چرخش در استراتژی کلان چین از انقلابی‌گری به توسعه‌گرایی در دوره موسوم به اصلاحات و سیاست درهای

دوران پیوسته رو به افزایش بوده است. به گونه‌ای که در رده‌های اول کشورهای صادر کننده در جهان تبدیل شده است.

حجم تجارت این کشور به عنوان شاخصی دیگر در میزان قابلیت اقتصادی نیز در سه دهه گذشته به سرعت رشد یافته است. در سال ۱۹۷۹، کل حجم تجارت این کشور، بیست میلیارد دلار بود؛ در حالی که این میزان در سال ۲۰۰۷، به یک تریلیون و هفتصد و پنجاه میلیارد دلار رسید. به بیان دیگر در طول کمتر از سی سال حجم تجارت این کشور هشتاد و هشت برابر شده است. با این روند رشد اقتصادی چین حجم اقتصاد آمریکا به عنوان ابرقدرت اقتصادی جهان در سالیان اخیر نسبت به اقتصاد آن پیوسته رو به کاهش بوده است. حجم اقتصاد آمریکا نسبت به چین از بیش از ۳۵ برابر در سال ۱۹۷۹ به حدود ۷ برابر در سال ۲۰۰۱ کاهش یافته است. افزون بر این، پیش بینی‌ها حاکی از آن است که در حوزه صادرات چین در سال ۲۰۰۹، ایالات متحده را پشت سر خواهد گذارد و به اولین صادرکننده جهان تبدیل خواهد شد و تا سال ۲۰۳۰، صادرات چین به بیش از ۱۷ تریلیون دلار خواهد رسید در حالی که صادرات

باز در اواخر دهه ۱۹۷۰، به سرعت تأثیرات خود را بر حوزه اقتصاد آشکار ساخت.

رشد اقتصادی چین از اواخر دهه ۱۹۷۰ تاکنون، به طور متوسط، ۹/۷ درصد بوده است که در تاریخ توسعه کم‌نظیر است. در این دوران تولید ناخالص داخلی این کشور بیش از صد برابر شده و از ۲۰۰ میلیارد دلار به ۲۳۰۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. با برخورداری از چنین حجمی از تولید ناخالص داخلی، اقتصاد چین در رده چهارم جهان قرار گرفته و پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که تا سال ۲۰۱۵، به دومین و تا سال ۲۰۳۰، به اولین اقتصاد جهان بدل شود.

با چنین رشدی در تولید ناخالص داخلی بر مبنای پیش‌بینی‌ها، چین تا سال ۲۰۱۰، آلمان را پشت سر خواهد گذارد و در سال ۲۰۲۵ به ایالات متحده، تنها ابرقدرت اقتصادی جهان خواهد رسید. (China Daily, 2008) در میزان سهم از تولید صنعتی جهان نیز سهم چین در این سالها پیوسته رو به افزایش بوده است. در سال ۲۰۰۷ چین از لحاظ تولید صنعتی در رده سوم جهان پس از آمریکا و ژاپن قرار گرفت؛ گرچه میزان تولیدات صنعتی آمریکا پنج برابر آن بود. در شاخص میزان سهم از کل صادرات جهان نیز سهم چین در این

امریکا نصف این میزان خواهد بود. Carnegie Endowment, 2008)

در حوزه داخلی نیز پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که در دو تا سه دهه آینده بین ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون نفر از مردم چین از روستاها به شهرها مهاجرت خواهند کرد. از این رو پیش‌بینی می‌شود میزان شهرنشینی در این کشور از ۳۹ درصد در سال ۲۰۰۲ به ۶۰ درصد در سال ۲۰۲۰ افزایش یابد. این روند که بزرگ‌ترین شهرنشینی در تاریخ بشر خواهد بود، به ظهور سریع طبقه متوسط چینی منجر خواهد شد. در چارچوب طرح‌های استراتژیک دولت چین، این کشور تا سال ۲۰۲۰ باید با چهار برابر کردن تولید ناخالص داخلی، «جامعه‌ای مرفه» ایجاد کند. بر مبنای این طرح‌ها در سال ۲۰۲۰ درآمد سرانه چین بر مبنای تولید ناخالص داخلی به ۳۰۰۰ دلار یعنی متوسط درآمد کشورهای مرفه در آن مقطع خواهد رسید. البته این تخمین دولت چین، تخمینی محافظه‌کارانه است. برخی اقتصاددانان معتقدند درآمد سرانه چین تا سال ۲۰۲۰ به حدود ۶۳۲۰ و حتی ۹۸۰۰ دلار خواهد رسید. (Zeenews, 2008) بر مبنای پیش‌بینی‌ها در آن هنگام طبقه متوسط این کشور به حدود ۵۲۰ میلیون نفر خواهد رسید. تحول کلان دیگری

که بر قدرت چین در آینده تأثیر خواهد گذاشت، انقلاب اطلاعات و فراگیر شدن آن در این کشور است. در این پرجمعیت‌ترین کشور جهان، تعداد تلفن همراه به سرعت در پانزده سال گذشته رشد یافته است، به گونه‌ای که از ۴۸ هزار در سال ۱۹۹۱ به بیش از ۴۸۰ میلیون در سال ۲۰۰۷ رسیده است.

این امر باعث شده است که ضریب نفوذ تلفن همراه در این کشور به ۳/۳۵ درصد برسد. تعداد کاربران اینترنت در چین نیز در سال ۲۰۰۸ به حدود ۳۰۰ میلیون نفر رسید و این کشور را در رده اول جهان قرار داد. اهمیت این آمار هنگامی بیشتر می‌شود که توجه داشته باشیم در بیست سال قبل شبکه تلفن همراه وجود نداشت و ضریب نفوذ تلفن ثابت در چین نیز تنها ۰/۶ درصد بود. بر مبنای پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۲۰ یک میلیارد نفر از مردم چین یعنی حدود ۷۰ درصد از کل جمعیت این کشور دارای تلفن همراه خواهند بود. این رقم برابر با کل تعداد استفاده‌کنندگان از تلفن همراه در ایالات متحده، اروپا و ژاپن خواهد بود.

البته چین یکسره قدرت و قوت نیست، بلکه دارای ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌های آشکاری نیز هست. چین هنوز در مؤلفه نظامی قدرت اساساً با آمریکا قابل مقایسه

۲۰۰۸ حدود پنجاه میلیارد دلار صادرات تکنولوژی اطلاعات داشت) (India times, 2008) قابلیت‌های این کشور برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ در سیاست بین‌الملل را به شدت ارتقاء بخشیده است.

مزیت دیگری که هند در مسیر تبدیل شدن به قدرت بزرگ از آن برخوردار است، روابط ویژه آن کشور با ایالات متحده است. آمریکا از ابتدای هزاره جدید تاکنون سیاست نوینی را در قبال هند در قالب «گام نوین در مشارکت استراتژیک» در پیش گرفته است؛

سیاستی که انعقاد قرارداد هسته‌ای میان دو کشور در اواخر دوران بوش، نقطه اوج آن به شمار می‌آید. ایالات متحده در اسناد امنیت ملی خود در سال‌های اخیر همواره از هند به عنوان قدرتی در حال ظهور که باید مورد حمایت قرار گیرد، نام برده است. به بیان بهتر، اشتراک ارزشی و منفعتی میان هند و آمریکا باعث شده تا مسیر هند برای تبدیل شدن به یکی از اقطاب نظام بین‌الملل آینده هموار گردد. از این رو می‌توان گفت که چالش‌های هند در این مسیر عمدتاً چالش‌هایی داخلی است که البته چالش‌های بزرگی در این حوزه پیش روی این کشور وجود دارد. بنابر این با دقت در رشد قابلیت‌های این دو کشور می‌توان گفت که آینده قدرت در سیاست بین‌الملل بسیار متأثر از چیندیا (چین + هند) خواهد بود

نیست. افزون بر این تا حد زیادی در قیاس به جمعیت خود با کمبود منابع مواجه است. ذکر این نکته ضروری است که چین با داشتن حدود ۲۰ درصد جمعیت جهان تنها ۶ درصد از منابع جهان را در اختیار دارد. اما به دلیل قابلیت‌های کم نظیر چین در وجوه مهم قدرت، این کشور به عنوان بازیگری تعیین کننده در سیاست بین‌الملل مطرح شده و روند قدرت‌یابی آن بر آینده این حوزه تأثیرات تعیین کننده‌ای خواهد گذاشت.

۳-۲- هند

هند دیگر کشور آسیایی است که پس از نزدیک به دو دهه رشد سریع اقتصادی اکنون به یکی از کاندیداهای قدرت بزرگ و حتی ابرقدرت در آینده تبدیل شده است. رشد اقتصادی هند در اوایل دهه ۱۹۹۰ و پس از تغییر رویکرد اقتصادی این کشور از اقتصاد دولتی و متمرکز به اقتصاد بازار آزاد آغاز شد. در طی سالیان اخیر، هند همواره یکی از بالاترین نرخ‌های رشد اقتصادی جهان را به خود اختصاص داده است. رشد اقتصادی سریع هند در ترکیب با مزیت‌های این کشور در مؤلفه‌های سنتی و نوین قدرت همچون جمعیت، وسعت، موقعیت ژئوپلتیک، نیروی کار بسیار جوان، آشنایی عمومی به زبان انگلیسی، نیروی تحصیلکرده انبوه و کسب موقعیت ویژه در بخش‌های پیشرو اقتصادی همچون تکنولوژی اطلاعات، (هند در سال

۴- آینده‌های محتمل نظم بین‌المللی

با دقت در فضای فکری موجود در حوزه سیاست بین‌الملل می‌توان گفت که اجماعی نسبی میان نظریه‌پردازان بر سر وقوع تغییری تکنوتیک در این حوزه وجود دارد. بنا بر یک روایت در پانصد سال گذشته، سه تغییر تکنوتیک قدرت در سیاست بین‌الملل رخ داده است که دگرگونی‌های اساسی در توزیع قدرت ایجاد کرده و زیست بین‌المللی را در هر سه حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ مجدداً معماری کرده است. اولین تغییر، ظهور دنیای غربی بود که در قرن یازدهم میلادی آغاز شد و در قرن هجدهم به اوج خود رسید. جهان غربی مدرنیته را با همه ویژگی‌هایش خلق کرد. دومین تغییر، در اواخر قرن نوزدهم و با برآمدن آمریکا رخ داد. آمریکا در مدت کوتاهی پس از صنعتی شدن، به قدرتمندترین کشور از زمان امپراطوری رم تبدیل شد. در اغلب ادوار قرن گذشته، آمریکا این موقعیت را تداوم بخشید. اکنون سومین تغییر تکنوتیک در حال رخ دادن است که آن، ظهور قدرت‌های دیگر است. (Zakaria, 2008, b)

اما اختلافات و تفاوت‌های اندیشمندان، بر سر توصیف قدرت و آینده نظم بین‌المللی است. برخی معتقدند ما به عصر «پسا

آمریکا» وارد شده‌ایم؛ عصری که مهم‌ترین ویژگی آن، نه افول آمریکا، بلکه ظهور سایر بازیگران است. از منظر اینان، متأثر از فرایند جهانی شدن، اغلب کشورهای جهان در دهه‌های اخیر رشد بسیار سریعی را در حوزه اقتصاد تجربه کرده‌اند و همین امر باعث شده است که قدرت از تمرکز شدید خارج شود. آنان تأکید دارند که ظهور سایرین به معنای زوال آمریکا نیست. فرید زکریا و فرانسیس فوکویاما در این دسته قرار می‌گیرند. از منظر آنان، آمریکا همواره نگران برتری خود بوده است. در حال حاضر، چهارمین باری است که آمریکا در دوران پس از جنگ دوم جهانی نگران از دست دادن موقعیت خود می‌شود. اولین بار، در دهه ۱۹۵۰ بود که این نگرانی در پی ارسال ماهواره اسپوتنیک از سوی شوروی به فضا، در آمریکا مطرح شد. دومین بار، در اوایل دهه ۱۹۷۰ و در زمانی بود که قیمت بالای نفت و رشد پایین اقتصاد آمریکا باعث مطرح شدن اروپای غربی و عربستان به عنوان قدرت‌های آینده و زوال ایالات متحده شد. بار سوم که آمریکا با این نگرانی مواجه شد، در میانه دهه ۱۹۸۰ بود. در این مقطع زمانی، اغلب کارشناسان بر این باور بودند که ژاپن ابرقدرت تکنولوژیک و اقتصادی آینده جهان خواهد بود. اما آنان تأکید دارند که پیش‌بینی‌های معطوف به زوال آمریکا راه به جایی نبرد، زیرا سیستم سیاسی و اقتصادی

رسیده است و آنچه مهم است، نوع برخورد امریکا با این عصر است.

برخی دیگر مانند ریچارد هاس، رییس شورای روابط خارجی امریکا معتقدند در دوران پس از جنگ سرد، ماهیت قدرت متحول شده است و گسست از گذشته، گسستی ماهیتی است و نه صرفاً تغییر در قابلیت‌های قدرت‌های بزرگ. از منظر وی، جهان آینده نه در سلطه معدودی قدرت بزرگ، بلکه تحت نفوذ چندین نوع بازیگر مختلف که برخوردار از انواع مختلف قدرت هستند، شکل داده خواهد شد. او جهان آینده را جهان بی‌قطبی خوانده، جهانی که شاخصه آن، وجود کانون‌های متعدد قدرت است. به گمان وی، دولت - ملت‌ها تا حد زیادی قدرت خود را در جهان بی‌قطبی از دست خواهند داد. در این جهان قدرت در دستان متعدد و در کانون‌های مختلف جریان خواهد یافت. قدرت‌های متعدد منطقه‌ای ظهور خواهند کرد و رسانه‌های جهانی رشد روزافزونی خواهند یافت. به طور خلاصه در این جهان قدرت بیش از آنکه متمرکز باشد، پخش است و رابطه قدرت و نفوذ کمرنگ و کمرنگ‌تر خواهد شد.

او جهان بی‌قطبی را واجد پیامدهای منفی گسترده‌ای برای امریکا می‌داند. زیرا تهدیدات پیش‌روی آن به شدت در چنین جهانی افزایش خواهد یافت. از این رو وی

آمریکا که منعطف و دارای منابع بسیار است، قادر به اصلاح اشتباهات و تغییر نگرش خود می‌باشد و خویش را تقویت می‌کند.

(Zakaria, 2008, c)

آنان می‌پذیرند که جهان تغییر کرده و یکی از آشکارترین دلایل آن حرکت به سوی چند قطبی شدن است. البته آنان تأکید دارند که این به معنای زوال امریکا نیست، بلکه ناشی از ظهور بقیه جهان است. از منظر آنان در حوزه اقتصادی قطعاً انتقال قدرت در جریان است. افزون بر این و مهم‌تر آنکه وابستگی سایر اقتصادها به اقتصاد امریکا در حال کاهش است. اما تأکید دارند که تغییر مرکز ثقل اقتصاد جهان به سادگی به معنای تغییر در قدرت نیست، زیرا پول و توانایی اقتصادی به آسانی قابل تبدیل به توانایی نظامی یا سایر وجوه قدرت نیست. آنان می‌پذیرند که ما به جهانی وارد شده‌ایم که گزینه‌های امریکا محدود شده است.

(Fukuyama, 2008)

از منظر آنان احتمالاً سیستم بین‌المللی در حال ظهور، با سیستم‌های گذشته کاملاً متفاوت خواهد بود. در حوزه سیاسی - نظامی، قدرت به شکل تک قطبی باقی خواهد ماند، اما در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی توزیع قدرت تغییر خواهد کرد و تسلط امریکا به پایان خواهد رسید. به طور خلاصه به گمان آنان عصر پسا امریکا فرا

تأکید می‌کند که آمریکا باید جهان بی‌قطبی را مدیریت کند. او تأکید دارد که گرچه پیدایش جهان بی‌قطبی ناگزیر است، اما آمریکا می‌تواند بر شکل‌دهی به ویژگی‌های آن تأثیر بگذارد.

به گمان وی، در جهان بی‌قطبی، دیپلماسی پیچیده‌تر می‌شود، زیرا تعریف مشخصی از وضعیت جهانی وجود نخواهد داشت و روابط کشورها در چنین وضعیتی گزینشی و تابع وضعیت‌ها خواهد شد. او معتقد است در چنین نظامی، کشورها را نمی‌توان مؤتلف یا دشمن تعریف کرد، زیرا آنان در برخی مسائل با یکدیگر همکاری و در حوزه‌های دیگری دچار تعارض‌اند. نهایتاً او چندجانبه‌گرایی منعطف و غیررسمی را راهبرد مهمی برای مدیریت پیامدهای عصر بی‌قطبی می‌داند. (Hass, 2008)

برخی دیگر، به ویژه نواقح‌گرایان، روندها را به سوی چندقطبی شدن نظام بین‌الملل و شکل‌گیری نوعی موازنه قدرت به واسطه ظهور بازیگران جدید می‌دانند. در نقطه مقابل نواقح‌گرایان، برخی اساساً بدیلی برای هژمونی ایالات متحده قائل نیستند. نیل فرگوسن، تاریخ‌نگار برجسته آمریکایی، معتقد است بدیل هژمونی آمریکا نه چین، نه اروپا، نه جهان اسلام، نه سازمان ملل و نه یوتویبای چند قطبی بلکه باتلاقی هرج و مرج‌آلود خواهد بود و دوران تاریک جدیدی

را در تاریخ بشر رقم خواهد زد. او تأکید دارد که بدیل آمریکا، خلأ قدرت جهانی خواهد بود؛ خلأ قدرتی که پیامدهای فاجعه‌باری به همراه خواهد داشت. از نظر وی، بیش از آنکه نگران قدرت آمریکا باشیم، باید نگران پیامدهای هرج و مرج‌آمیز ناشی از ضعف آمریکا در آینده بود. (Chandra Chari, 2008) متفکرینی چون برژینسکی (Brzezinski, 2008) یسینجر (Kissinger, 2009) و جوزف نای (nye, 2008) نیز دارای دیدگاه مشابهی هستند و معتقدند بدیلی برای نظم آمریکا محور موجود، وجود ندارد و نخواهد داشت.

فرجام

با عنایت به مباحث فوق می‌توان گفت که تغییرات وسیعی در چینش قدرت‌های بزرگ در حال وقوع است. همزمان شدن دو روند کاهش قدرت برخی قدرت‌ها با افزایش سریع توانایی‌ها و قابلیت‌های برخی دیگر این تغییر را تسریع کرده است. این تغییرات باعث شده گمانه‌های مختلفی پیرامون آینده نظم بین‌المللی مطرح گردد. بسیاری از متفکرین آمریکایی تأکید دارند که بدیلی برای نظم آمریکا محور کنونی وجود ندارد. برخی دیگر انتقال قدرت را مرحله پس از انتقال ثروت از آتلانتیک به پاسیفیک می‌دانند و بر این مبنا قرن بیست و یک را قرن پاسیفیک می‌خوانند.

8. Global Trends 2025: A Transformed World, www.dni.gov.nic (2008-12-23)
9. Hass, Richard N. (2009), "The Age of Nonpolarity: What Will Follow U.S. Dominance", *Foreign Affairs*, May/June 2008 www.foreignaffairs.org(2008-12-03)
10. Indiatimes (2008), India Economic Outlook, www.indiatimes.com
11. Kissinger, Henry A. (2009), "the chance for a new world order", *International Herald Tribune*, January 12.
12. Mahbubani, Kishore. (2008), The New Asian Hemisphere, *Public Affairs*.
13. Nye, Joseph S. (2008), Recovering American Leadership Survival, Volume 50, Issue 1, www.iiss.org
14. ww.zeenews.com
15. Zakaria, Fareed, (2008)a, The Post-American World.
16. Zakaria, Fareed. (2008)b, The Future of American Power, May/June 2008.
17. Zakaria, Fareed. (2008)c, The rise of the rest ,www.newsweek.com

آنچه مسلم است آنکه ادبیات این موضوع هنوز در مرحله جنینی قرار دارد و از این رو نمی‌توان پیرامون سمت و سوی روندهای مسلط اظهار نظر قاطعی کرد.

منبع فارسی

۱. اشلی تلیس و دیگران (۱۳۸۳)، *سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی*، مؤسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

منابع لاتین

2. Berzeizinski, Zebigniew.(2008), The global political awakening, *International Herald Tribune*, December 16.
3. Carnegie endowment, (2008), China economy in 2020, www.ceip.org(2008-09-12)
4. Chari, Chandra(ed). (2008), *War, Peace and Hegemony in a Globalized World*, Rutledge.
5. China Daily.(2008), China to be world's largest economy in 2025 ,www.china daily.com (2008-03-05)
6. China Economic Trends (2008).
7. Fukuyama, Francis. (2009), Is America ready for post American world ? the American Interest, January-February, www.the-american-interest.com(2009-06-23)